

پارت ۲۱

خسته از افکار پریشونم پاشدم و رفتم تو اتاقم ساعت یازده شبو نشون میداد گوشیم و برداشتم و چکش کردم آقاجون ۵دفعه زنگ زده بود و یه شماره غریبه هم یکبار...

شماره آقاجون سریع گرفتم مطمینا الان نگران شده بود بااولین بوق جواب داد
+لعیا باباجان

-سلام آقاجون شب بخیر قربونت برم

+سلام بابا شب تو بخیر خیلی زنگ زدم جواب ندادی

-گوشیم تو اتاق بود خودم پایین بودم

+شام خوردی بابا جان

نمیخواستم بانگرانش از من شبش خراب شه

-خوردم آقاجون... بیرون یه ساندویچ خوردم

+نوش جونت دخترم من فردا تظاهر برمیگردم صبح خواب نمونی بابا جان

-نه دورت بگردم گوشیمو روزنگ میزارم

+لعیا حالت بهتره دخترم؟

-عالیم آقاجون فردا میبینمتون شب بخیر

+شب بخیر عزیزدلم مراقب خودت باش

گوشیو قطع کردم و آه عمیقی کشیدم تنها کسی که برام مونده بود و نگرانم میشد....

به اون شماره غریبه زنگ زدم بعداز چند بوق جواب داد

+الو تماس گرفته بودین؟

-تماس گرفته بودیم که بودیم شمارا چکار؟

صدای نیلا بود لبخندی زدم

+سلام نیلی حالت چطوره

-سلام عزیزم خوب توچطوری چه خبر

+قربونت خوبم منم

نیکی وشایگان خوبن

-خوبن خوبن همه خوبن خاله عزیزتم خوبه چشم حتما سلامتو خدمتتش میرسونم

خندیدم

+دیوونه درست بشو نیستی تو

-بله خب خواستم بگم که فردا یه مهمون دیوونه دارین یه دورهمی سه نفره نوه ها

و پدربزرگ بدون سرخر وقتتو آزاد کن که سعادت همنشینی با من نصیبت شده

+ازدست تو بااین حرف زدنت خوش اومدی عزیزم شایگان ونیکیم بیار

-فرمودم که بدون سرخر

خندیدم ازحرف زدنت

+مسخره نشو اونارم بردار بیار

-اههه ببین حالا ما یه جا خواستیم بریم خلوت کنیم

+خب میدونی خودت ازصبح بیا اونارو بگو برای شام بیان

-بله اینم فکریه بسی صحیح چشم تشریف میاریم

+خوش اومدی عزیزدلم

خندید

-لعیا ازشوخی گذشته کارنداری جایی نمیری مزاحم نباشم یه وقت

+نه عزیزم یه کلاس ۸ صبح دارم تا توییای برگشتم عصر هم مطب نمیرم
چهارشنبه ها تعطیله

-چیزی لازم نداری بیارم

+نه قربونت ولی شایگان ونیکی رو بگو که حتما شام بیان

-باشه عزیزم میبمنت شبت بخیر

+شب بخیر عزیزدلم

گوشیو قطع کردم

دیدن نیلی شاید میتونست حالمو عوض کنه....

خواب نمیومد ذهنم خیلی درگیر بود تو یه فکر ناگهانی راه افتادم سمت زیرزمین
برقشو روشن کردم و رفتم داخل گردو خاک و تار عنکبوت همه جارو گرفته بود
رفتم کنار کمد ته انباری ایستادم درشو باز کردم و جعبه چوبی بزرگی که تمام
یادگاری های گذشتم توش بود رو بیرون کشیدم روشو خاک گرفته بود دستی
روش کشیدم و روزمین گذاشتمش و کنارش نشستم دودلم بودم از بازکردنش
آخرین بار خانوم جون ۱۵ سال پیش با کلی جنگ و دعوا این جعبه و وسایل
داخلشو ازم گرفت و آورد اینجا پنهان کرد بعدش دیگه خودمم نخواستم که
هیچوقت بیام و ببینمش بابغض درشو باز کردم و آوار خاطرات بر سرم ریخت یه
گوشه پر بود از کش سرایی که مامان به موهام میبست برشون داشتم و پاشک
بوسیدمشون کنارش ادکلن محبوب مامان از عمق وجودم بوش کشیدم انگار که
توبغش بودم من چطوری این عطرو سالها از خودم دور نگه داشته بودم کنارم
گذاشتمش که بعد باخودم بالا ببرمش جعبه کادویی های کوچیک و بزرگ که
یادگار مهراد بودن و تمام هدیه هایی که بهم داده بودتوش بود جعبه کوچیکی رو
برداشتم و درشو باز کردم گردنبد ظریف خوشگلم که پلاکش به شکل دوتا قلب
در هم رفته بود...

/فلش بک/

بعد از برگشتن از فقط یکبار دیده بودمش و گاهی از تلفن خونه به شرکتش زنگ میزدم.... مهگل زنگ زده بود و برای امشب دعوت بودیم خونه عمو من و مامان زودتر از بابا رفتیم مامان طبق عادت همیشگیش مشغول آشپزی بود از وقتی زن عمو از دنیا رفته بود هر موقع اینجا مهمون بودیم مامان خودش آشپزی میکرد حتی دوسه روز در هفته هم غذا درست میکرد و میفرستاد بر اشون و همینا باعث شده بود که مهگل و مهرداد عاشق مامان باشن و عمو هم همیشه قدر دان زحماتش بود من و مهگل گرم صحبت بودیم بعید میدونستم که مهگل چیزی بدونه از ماجرای من و مهرداد

+لعیا تصمیمت چیه واسه انتخاب رشته و دانشگاه میخوای چیکار کنی

-خب فعلا که امسال هم باید پیش دانشگاهیو تمام کنم بعدش اگه کنکور و قبول شم میخوام روانشناسی بخونم عاشق این رشته

+کاردرستی میکنی دنبال علاقت میری من که عاشق هنر بودم اما به اصرار بابا پزشکی خوندم البته تو این دوترم حس میکنم دارم به اینم گرایش پیدا میکنم
-میتونی در کنارش هنرم ادامه بدی

+آره خودمم دوست دارم

بین صحبت ما در باز شد و مهرداد اومد تو

-مهگل خانوم کجایی بیا ببین برادر عزیزتر از جونت چیا خریده واست
مهگل خندید

+هر بار که از سرکار میاد انگار از مسافرت برگشته دوست داره بری پیشوازش و خوشحال شی از اومدنش هر دفعه کلی خوراکی میاره که من ذوق کنم منم هی میگم بهش خوشبحال زنت که قراره هر روز کنار تو باشی همه حس خوبی که به زندگی داری زندگی کنه

چشمکی بهم زد وبا خنده رفت به سمتش
+سلام داداشی جونم خسته نباشی خوش اومدی مهمون داریم اونم چه مهمونی
من پشت بهش نشسته بودم وبهم دید نداشت
-الکی نگو مهمون بی سروصدا کجا دیدی تا حالا
مامان از آشپز خونه اومدبیرون
+ع زن عمو سلام خیلی خوش اومدین
با مامان حال واحوال کرد
ومن هنوز با لبخند نشسته بودم وهیچی نمیگفتم
+پس کو سفید برفی تنها اومدی زن عمو
مامان باخنده گفت
+سفید برفی همونجاس لعیا چرا نمیای مامان

پارت ۲۲

ته دلم ذوق میکردم از دیدنش و بالبخندبه سمتشون رفتم مامان باگفتن
+وای غدام سوخت از دست تومهراد رفت آشپزخونه با ذوقی که از صورتم پیدا
بود نگاهش کردم
+سلام
آروم زمزمه کرد
-سلام به روی ماهت خوشگل من

ع چرا جلوی مهگل اینجوری حرف میزد وای پس مهگل میدونست مهگل با خنده گفت

+میرم کمک زن عمو

بعد رفت آشپزخونه

آروم گفت

-خوش اومدی دورت بگردم چقدر دلتنگت بودم

+هیس مهراذ مامانم میشنوه

چشمکی زد ورفت سمت آشپزخونه

+چه خبر زن عمو عمو حالش چطوره

منم رفتم در آشپزخونه کنارش ایستادم

-خوبه پسرم اوضاع کارات خوب پیش میره؟

+شکر خدا خوبه،توچیکار میکنی لعیا ببینم درس میخونی برای کنکور یانه

-فعلا که زوده یکسال دیگه مونده

+خب باید از امسال شروع کنی دیگه اگه میخوای رشته مورد علاقتو قبول شی

باید کم کم شروع کنی به خوندن

مامان تایید کرد حرفشو

-منم خیلی بهش میگم اما کو گوش شنوا

+من یه سری کتاب تست مال خواهریکی از دوستانم بود هم رشته لعیا چندروز

پیش گرفتم ازش حالا میدمش بهت شروع کن به خوندن

-باشه ممنونم

+بیا بریم که بهت بدمشون

ته دلم خندم گرفت فکر کنم این همه مقدمه چینیش برای این بود که منو بکشونه به اتاقش

به مامان نگاه کردم

-مرسی مهاد جان لطف کردی برو لعیا بگیر ازش مامان

سری تکون دادم و همراهش به سمت اتاقش رفتم همینکه در اتاقو بست دستاشو باز کرد

+بدو بیا بغلم که دلم یزره شده برات

باخجالت نگاهش کردم

-مهاد

+جان مهاد عزیزدلم من مردم از دلتنگی برات از هفته قبل که خونه عمه دیدمت دیگ ندیدمت فقط دلخوشم به اون یه دقیقه تماس هرروزت ازتلفن خونه

-منم دلم تنگ شده خب ولی...!

+پس بدوبیا

از خجالت نمیتونستم قدم بردارم به سمت اومد ودرآغوش کشیدم داشتم از خجالت میمردم ازم جداشد وپیشونیمو بوسید

+دورت بگردم من عمر منی تو میمیرم واسه این خجالتت واسه لپای گلگلیت چقدر که دلتنگت بودم عروسکم

-تو گفتی هر وقت دلتنگ شم میای به دیدنم کو حالا از وقتی برگشتیم فقط همون یه بارخونه عمه دیدمت

+دردت بجونم خوشگل من خب من یه خورده کارام سنگین بود این چند روز ببخشید اما یه برنامه چیدم که ازاین به بعد هرروز میبینمت

بازوق نگاش کردم

-خب بگو ببینم چه برنامه ایی

+نوچ اینطوری که همیشه بعدشام میگم

-ع مهراد

+جون مهراد ،هرچقدرم باصدای قشنگت دلمو بلرزونی چیزی نمیگم تا بعدشام حالا این کتابارو بردار بروتا زن عمو شک نکرده منم لباس عوض کنم میام دستامو بالا آوردم ومقابلش گرفتم

-به اندازه انگشتام میشمارم فقط ده ثانیه فرصت داری که زودی بیای دستامو تودستاش گرفت وهردودستمو بوسید

+قربون این دستای کوچولوت بشم من چشم برو میام

چندتا کتاب رومیز کارش بود برشون داشتم وبردم بیرون باخوادم وگذاشتم رو میز پذیرایی وبعد رفتم آشپزخونه پیش مامان اینا

مهگل سالاد درست میکردمامان داشت ظرف میشست و غذا هم آماده بود طولی نکشید که بابا وعمو هم اومدن و همه سرمیز نشستیم برای خوردن شام مهراد با نگاه های دلبرش چشم ازم برنمیداشت و دائم نگاش بهم بود طوری که منم دلم به غذا خوردن نمیرفت ودوست داشتم فقط نگاش کنم

+لعیا عموجون چرا چیزی نمیخوری دخترم

-میخورم عمو خیلی گرسنه نیستم

مامان+توکه چیزی نخوردی غذا تو بخور دخترم

مهراد زیرلب میخندید و غذا میخورد

میدونست که حواسم پرت اون بوده و از غذا خوردن افتادم شاممو زیر نگاه های دلربای مهراد وتعارفای عمو ومهگل خوردم و بامهگل میزو جمع کردیم وظرفارو شستیم وبعد رفتیم پیش بقیه نشستیم بابا وعمو گرم صحبت از کار بودند

ومهرادم داشت با غم آشکار درکلامش از سختی نبود مادرش برای مامان تعریف
میکرد ومامان قربون صدقش میرفت ودلداریش میداد

کنارشون نشستیم که نگاه مهراد کشیده شد سمت من و غمگین لبخندزدبهم محال
بود باهام چشم توچشم شه وبهم لبخند نزنه

+میگم زن عمو چرا لعیا رو نمیفرستی کلاس زبان موسیقی یا حتی کلاسای
درسی که از تعطیلاتش استفاده کنه حداقل

-عزیزدلم من مشکلی ندارم خودش تاحالا چیزی نخواسته

+نظرت چیه سفید برفی

-خب بنظرم خوبه برای سرگرمی

بابا با اخم بین حرفمون گفت

+ول کن مهراد جان کی حوصله داره هرروز هرروز دنبال این راه بیفته بیاره
وببرتش

بغض گلومو گرفت چقد بی ارزش بودم برایش

مامان اخم ریزی بهش کرد

+خودم میبرمش

-تو این گرما هرروز راه بیفتی ازاین سمت شهر به اون سمت شهر دنبال این بچه
ول کن باباخانوم لازم نیست

+من دنبال بچم اون سر دنیام که باشه میرم حالا چه برسه به چندخیابون اون
ورتر

دیگه بغضم داشت به اشک تبدیل میشد از پدری ملاحظه ایی که برایش مهم نبود
کجاست وجلوی هرکی میرسید بی ارزش بودم برایشو جار میزد

مهراد اخماش توهم رفته بود

به من نگاه کرد که چشمام پراز اشک شده بود و اجازه به ریختنشون نمیدادم حس
حقارت و خجالت جلوی عمو و مهرداد و مهگل داشت میکشتم
+من ترجیح میدم خونه بمونم مامان کلاس نمیخوام میخوام کتابایی که پسر عمو داد
بخونم تو این تابستون
مامان چهره اش پراز غم و ناراحتی شده بود
مهرداد به حرف او مد

+کنار شرکت یه موسسه زبانه بابا میدونه اگه شما زن عمو و عمو اجازه بدین
لعیا رو اونجا ثبت نام کنین من روزایی که کلاس داشته باشه خودم میارم میبرمش
بابا مخالفت کرد

-نه پسرم چراتو باید بخاطر این بچه تو زحمت بیفتی

+من خواست خودمه عمو زحمتی نیست

عمو مداخله گر وارد بحث شد

-ادامه نده دیگه سهراب این بچه حوصلش سر میره از خونه نشینی

مهرداد که خودش راضیه و میگه میارم و میبرمش قبول کن دیگه

بابا تو رو در بایستی از عمو پذیرفت

+چشم داداش هرچی شما بگین

ته دلم شور و ذوق نشست از بامهرداد بودن اما رفتار بابا برام غیر قابل تحمل بود

ببخشیدی گفتم و از جمعشون بیرون اومدم و رفتم سمت حیاط کنار حوض

بزرگشون نشستم و دستمو تو آب خنکش تکون دادم اینکه میگن پدرا عاشق

دخترشونن یه دروغ محض بود پدر من تمام نفرتش فقط مال من بود....

-عروسک خوشگل من چی باعث شده اینطوری تنها و ناراحت بشینه

نگاش کردم چقد بهم آرامش میداد

+بابام...

نذاشت ادامه حرفمو بزخم

-ولش کن دورت بگردم تو منو داری مامانتو داری که بهترین مامان دنیاس

+میتراسم مهرا

-ازچی عزیزم

+اگه یه روز تونباشی خیلی بی کس وتنها میشم

-دردت بجوم چرا نباشم من تازه میخوام کنارت روزای قشنگ بسازم کلی برنامه

دارم واسه آینده قشنگمون مگه میشه که نباشم

+چقدر خوبه که دارمت

لبه حوض کنارم نشست

-آسمونو نگاه کن اون ستاره خوشگل رومیبینی

+همون که از همه پر نور تره؟

-آره

+خب؟

-اون تویی تو قلب من پرنور ترین ستاره آسمون منی همون ستاره ایی که وقتی

چشمم بهش میفته هیچ ستاره ایی به چشم نمیاد

+هرروز دارم بیشتر از قبل مطمئن میشم که حسم بهت عشقه تو خیلی خوبی

مهرا

مهگل با سینی میوه اومد سمتمون

-مرغ عشقای عزیزم تموم نشد؟

خنده ای باخجالت کردم

قلم : فرانک زنگنه

لعيا

اومد وکنارمون نشست

-میوه آوردم براتون که فکرکنن خودمم میام پیشتون من اون سمت میشینم کتاب
میخونم شمام حرف بزنین

مهراد بالبخند گفت

+نمیخواد دورت بگردم همینجا بشین پیش ما

اسکین 98